

## بسوی بهشت با پای پیاده

حرکت ما آغاز شد و پیاده به سمت کربلا به راه افتادیم . هر سمت را که نگاه می کردیم خیمه هایی می دیدیم با ازدحام جمعیت فراوان حدود پنج کیلومتر که رفتیم حسابی خسته شدیم و تصمیم گرفتیم به داخل یکی از چادر ها برویم اما چشمتون روز بد نبیند که یکهو یکی از چرخ های ویلچر جواد از جاش در اومد و خراب شد و ما حداقل یک کیلومتر تا چادر فاصله داشتیم . مونده بودیم حالا جواد هشتاد کیلویی را چه کسی می خواهد کول کند ؟!!! که ناگهان نفهمیدیم از کجا پیداش شد و جواد را بلند کرد و گذاشت روی کولش و رفت ما هم سراسیمه دنبالش دویدیم تا اینکه چند قدمی خیمه توانستیم به او برسیم و با عصبانیت گفتیم هی آقا چکار داری می کنی که بدون اینکه حرف ما را بشنود وارد خیمه شد و شروع کرد به ماساژ دادن پاهای جواد و حرف زدن با او اما جواد هم مثل ما هاج و واج مونده بود که این مرد کیست و چرا اینکار را کرد که روحانی کاروان متوجه ما شد و پیش ما آمد و با مرد عراقی به عربی صحبت کرد و از او بخاطر این کارش تشکر کرد . ما هم وقتی متوجه شدیم که این بنده خدا از دور متوجه ویلچر ما شده و آمده به کمک ما از اینکه سر او داد زدیم حسابی شرمنده شدیم و از او هم تشکر کردیم و عذر خواهی البته با مترجمی روحانی کاروان .

**بچه ها در این اتفاق چه درسی را یاد گرفتند ؟**

.....